

نقش رانه زندگی در خیزش انسانها

محمدرضا تاجیک

يك- آنچه مهم است تحرك ابدی است نه زندگی جاودان؛ به راستی، چه عاملی موجب میشود که آدمیان برای زندگی، زندگی خود را در خطر اندازند؟ مشخص است از دو نوع زندگی سخن می‌گوییم: زندگی حیوانی و زندگی انسانی و مشخص است از زندگی‌ای سخن می‌گوییم که به تعبیر بدیو، عشق بدان رویه حقیقت، یعنی تجربه‌ای است که به موجب آن نوعی حقیقت ساخته میشود. این عشق به زندگی انسانی، آن چیزی است که قوه تخیل به کار می‌گیرد تا بی‌معنا / تهی‌بودگی زندگی و غیرانسانی/ حیوانی بودن آن را به چالش بکشد. این عشق به زندگی انسانی، مستلزم خطر و تحمل دشواری و رنج و ساختن است؛ یا به بیان دیگر مستلزم ترك خود از «هستن» برای کام گرفتن از «زیستن» است. این عشق به زندگی، نافی زیست یا حیات برهنه (به بیان آگامبن) است، امتناع و تخطی از آن است، اراده نیستی آن است. این عشق، عاشق را به قدم نهادن در راه‌های نرفته و پرهیجان و پرخطر فرامی‌خواند. این عشق، انتخابی شورمندانه و قماري بی‌حساب و کتاب (همان‌گونه که افلاطون و کیرکگور می‌گویند) است. این عشق، متضمن انتخاب آزادانه، پشت سر نهادن مرزهای حیات برهنه و انحلال آن و در يك کلام، سوژه‌شدگی است؛ سوژه‌ای که میداند زندگی موضوع ساختن است و این زندگی (و سوژه آن) تا آنجا ساخته و انکشاف می‌یابد که به رخداد زندگی واکنش نشان می‌دهد و به تکانه‌های آن وفادار می‌ماند و آنچه طلب می‌کند را می‌زیید. اینجاست که زندگی نه تنها تبدیل به يك اثر هنری و زیباییشناختی (به بیان فوکو) که تبدیل به يك اثر آرمانی، اخلاقی و سیاسی میشود که میتواند برای ساختنش مبارزه کرد و از جان و تن گذشت. اینجاست که چون رهرو راه این زندگی شوی، راه تو را به پیش میراند و با هر گام که در آن برمی‌داری تو نیز راه و رهرو (خود به مثابه سوژه) را می‌سازی و چگونه رفتن و چگونه زیستن را در هر لحظه «رفتن» و «زیستن» می‌آموزی.

زیرا آن راه که هر لحظه می‌سازی، خود بگوید که چون باید رفت و چون باید زیست و چون باید مرد. دو- بی‌تردید، نوعی رانه زندگی در بطن

و متن خیزش جاری در جامعه امروز ما نهفته است. به بیان دیگر آن جنبش که این روزها در کف خیابان‌ها برپاست، همان جشن زندگی است؛ جشن تغییر سامان زندگی به میانجی زندگی. در این حالت ما با کنشگری مواجه‌ایم که با هر کنش خود صحنه‌ای برای پرفورمنس (کنشگری) خود می‌آفریند و با هر پرفورمنس خود، تماشاگر منفعل را تبدیل به تماشاگر فعال یا تماشاگر - بازیگر (به بیان رانسیر) می‌کند. این بازیگر تئاتر مواجهه نقش‌ها و دیالوگ‌های خود را در حین بازیگری زنده خود خلق می‌کند. لذا قابلیت نقش‌ها و دیالوگ‌هایش بی‌نهایتند. او يك تکرار تفاوت محض است، يك خط‌گریز است، يك بدن بدون اندام است، يك اندام بدون بدن است، يك «امر واقع» است که از نمادینه شدن می‌گریزد، يك ارگان است، که از ارگان‌یسم می‌پرهیزد، يك شوخ‌طبع (کسی که اصول را ناچیز می‌داند، بی‌صداست، کاملاً نامحسوس در سطح است، جزیره‌ای است، رواقی است و بر رخدادها، تکثرها، اقلیت شدن، به لکنت افتادن زبان، شیزوفرنیا نظر دارد) است، نه يك آیرونیست (کسی که از اصول بحث می‌کند، به دنبال يك اصل اولیه است، سادیست است، قاره‌ای است)، يك دیونوسوسی (فقدان شکل و صورت، جهانی از تکینگی‌های شخصی و پیش‌فردی، خواست توان، انرژی آزاد و بی‌قید و بند، تکینگی کوچگر که محصور در فردیت تثبیت شده هستی نامتناهی نیست و اسیر مرزهای یکجانشین سوژه متناهی) است، نه يك آپولونیست (فردیت الوه‌ی)، و بالاخره يك مانیك - دپرسیو (شیدا - افسرده) است که چون از زندگی محروم شده، افسرده‌ست و چون جویای زندگی است، شیدا است. آنچه این سوژه، این روزها در صحنه‌ای به گستره ایران و ایرانیان به نمایش گذاشته، برخاستن ققنوس زندگی از خاکستر خویش است. بی‌تردید، جنگ علیه این شور به زندگی، تنها جنگی است که هیچ قدرتی نمی‌تواند در آن پیروز شود و عشق به زندگی، تنها نیرویی است که هیچ نیرویی نمی‌تواند بر آن غلبه کند.